

مروری بر کتاب «ارشاد الهارب» یحیی بن هاشم الحسنی الصنعانی

محمدجواد حسنی^۱

چکیده

بزرگی شخصیت و تأثیرگذاری حمایت‌های جناب ابوطالب رضی الله عنه در استقرار و پیشبرد اسلام، قابل تشکیک و انکار نیست؛ اما در طول تاریخ، فعالیت‌هایی برای مخدوش کردن چهره ایشان انجام شده است. بحث ایمان حضرت ابوطالب رضی الله عنه مهم‌ترین موضوعی است که در آن تشکیک کرده‌اند. این تردید مستند به چند روایت ساختگی و چشم‌پوشی از واقعیت‌های تاریخی صورت گرفته است. عالمان فرقه‌های مختلف اسلامی در مقابل این قضاوت، با استناد به ادله عقلی و نقلی، صحت ایمان ابوطالب را اثبات کرده‌اند. زیدیان نیز از این قافله جا نمانده و برخی از ایشان مانند شیخ یحیی بن هاشم الحسنی الصنعانی در کتابی با عنوان «ارشاد الهارب» به دفاع از ایمان ایشان پرداخته است. تسلط عالمان زیدی بر منابع و روایات اهل سنت از نقاط قوت نویسنده و کتاب است. نوشتار حاضر محتوای کتاب ارشاد الهارب را با روش گزیده‌یابی و در چهار بخش گزارش می‌کند.

واژگان کلیدی

ایمان ابوطالب رضی الله عنه، اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله، قریش، آمنه بنت وهب، تاریخ اسلام

پیش‌گفتار

کتاب «ارشاد الهارب من صحه ایمان الاقارب؛ ایمان آباء الرسول صلی الله علیه و آله و عمه ابی طالب» نوشته هاشم بن یحیی بن احمد الحسنی الشامی الصنعانی (م ۱۱۵۸ق) است. این کتاب پس از تصحیح و تحقیق در سال ۱۴۲۴ قمری توسط انتشارات دارالغدیر در قم به چاپ رسید. عنوان اصلی کتاب که در ابتدای نسخه خطی آمده چنین است: «ارشاد الهارب من صحه ایمان الاقارب و بعض ما ورد فی الال و قیل فی حقّ الصاحب» اما بر روی جلد نسخه چاپی آن «ارشاد الهارب من صحه ایمان الاقارب، ایمان آباء الرسول صلی الله علیه و آله و عمه ابی طالب» نقش بسته است.

۱. دانش‌پژوه سطح چهار مرکز تخصصی شیعه‌شناسی، حوزه علمیه قم.

کتاب، دارای دو مقدمه است. مقدمه نخست از سید علی حسن مطر الهاشمی است که به طور خلاصه به اختلاف گزارشات تاریخی درباره ایمان و نجات آباء و اقرباء رسول الله به ویژه حضرت ابوطالب اشاره دارد. وی متن مختصر کتاب را از نظر اسلوب علمی، بسیار دقیق و قوی می‌داند و مؤلف را در اثبات ادله خود موفق دانسته است.

مقدمه دوم از محقق و مصحح کتاب، عباس حمید کریم الزیدی (ابو مهدی الزیدی) است. در ابتدا محقق به بحثی کوتاه درباره شیوه برخورد با گزارشات تاریخی می‌پردازد. وی موضوع ایمان و نجات اقرباء پیامبر ﷺ را از گزارشات تاریخی می‌داند که با ادله مختلف عقلی و نقلی قابل پذیرش است و در ادامه به مختصری از تألیفات عالمان مذاهب اسلامی، پیرامون اثبات این موضوع اشاره می‌کند. سپس به معرفی کتاب «ارشاد الهارب» و مؤلف آن می‌پردازد. نسخه خطی که مورد تصحیح و تحقیق قرار گرفته مربوط به موزه انگلستان به شماره ثبت (۲۰۱-۳۹۱۰) است. این احتمال مطرح شده که این نسخه، همان نسخه خطی مؤلف باشد. در این نسخه، مؤلف، هاشم بن محمد الحسینی درج شده که محقق چنین شخصی را مجهول می‌داند. وی نام صحیح مؤلف را هاشم بن یحیی بن احمد الحسنی الشامی الصنفانی می‌داند که در برخی منابع، کتاب مورد بحث، جزو تألیفات او شمرده شده است. نسخه، دارای ۲۸ صفحه است که تبویب محتوای آن در قالب یک مقدمه و شش باب توسط محقق انجام شده است. محقق ذیل ابواب کتاب، فصل‌هایی را ایجاد کرده و برای آنها عنوان‌های متناسب با محتوا آورده است. متأسفانه در مواردی، این فصل‌بندی موجب انقطاع مطلب شده و یکدستی و ارتباط مطالب را دچار مشکل کرده است؛ لذا در مقاله حاضر برای ارائه کامل و منطقی مطالب، چهار عنوان کلی درج و در موارد لازم، فصول نیز با یکدیگر ادغام شده‌اند.

الف) ایمان و فضائل اجداد پیامبر ﷺ

دلایل و برهان‌های واضح و قطعی در کنار گزارش گفته‌ها، اشعار، قسم‌هایی که به خداوند خورده و سیره ابوطالب ﷺ در حمایت از اسلام و رسول خدا ﷺ، نشان از عمق ایمان او دارد. برخی از مردم، صحت ایمان ابوطالب و پدران او را از روی کینه و دشمنی نپذیرفته‌اند در حالی که آیات قرآن بر موروثی بودن ایمان در این خاندان تصریح دارند:

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ.^۲

هم او که تو را هنگامی که (برای عبادت) می‌ایستی، می‌بیند و گردش و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان (مشاهده می‌کند).

بیشتر تفاسیر و مفسران مشهور در تفسیر این آیه که خطاب به رسول الله است، نوشته‌اند:

أَي فِي اصْلاَبِ آبَائِكَ السَّاجِدِينَ.

۲. الشعراء، ۲۱۸ و ۲۱۹. (ترجمه آیات قرآن در این مقاله از ترجمه استاد انصاریان است.)

پس اجداد پیامبر از آدم تا عبدالله و از حوا تا آمنه همگی برگزیده‌اند. شاهد این مطلب روایتی است که بخاری از رسول خدا نقل کرده:

بُعْثَ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قَرْنًا فَرَقْنَا، حَتَّى بُعِثَ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتَ فِيهِ.

من از بهترین نسل بنی آدم مبعوث شدم و نسل بعد از نسل آمده‌اند تا اینکه من در نسلی که در آن هستم، مبعوث شدم.

و روایت دیگری که مسلم گزارش می‌کند:

اصطفيٰ كنانة من ولد إسماعيل و اصطفيٰ قريشا من كنانة و اصطفيٰ من قريش بنى هاشم و اصطفانى من بنى هاشم.

از میان فرزندان اسماعیل، کنانه برگزیده شد و از میان کنانه، قریش و از میان قریش بنی‌هاشم و من از میان بنی‌هاشم برگزیده شدم.

و روایتی که ترمذی آن را با سند حسن آورده است:

انَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ فِرْعَوْنَ وَ خَيْرِ الْفِرْعَوِيِّينَ، ثُمَّ خَيْرِ الْقَبَائِلِ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ الْقَبَائِلِ، ثُمَّ خَيْرِ الْبُيُوتِ فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بُيُوتِهِمْ فَاَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَ خَيْرُهُمْ بَيْتًا.

همانا خداوند خلقی را آفرید و مرا از بهترین گروه‌ها و قبیله‌ها و برترین خاندان‌ها قرار داد. پس من، بهترین فرد از جهت شخصیت و از برترین خاندان هستم.

و روایتی که طبرانی نقل می‌کند:

انَّ اللهَ اخْتَارَ خَلْقَهُ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَنِي آدَمَ ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي آدَمَ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ الْعَرَبَ، ثُمَّ اخْتَارَ الْعَرَبَ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ قَرِيشًا، ثُمَّ اخْتَارَ قَرِيشًا فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَنِي هَاشِمٍ، ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ، فَلَمْ أَزَلْ خِيَارًا مِنْ خِيَارِ الْاِمْنِ احِبَّ الْعَرَبَ فَيَحِبُّنِي احِبَّهُمْ وَ مِنْ ابْغَضِ الْعَرَبِ فَيَبْغِضُنِي ابْغِضَهُمْ.

همانا خداوند از بین مخلوقات بنی آدم را برگزید، سپس از بین آن‌ها عرب را برگزید، سپس قریش را از میان آن‌ها انتخاب کرد و از قریش، بنی‌هاشم را برگزید و از بین بنی‌هاشم مرا برگزید و دائماً بهترین را از میان بهترین‌ها انتخاب نموده است؛ هر که عرب را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و من نیز او را دوست دارم و هر کس با عرب دشمنی کند مرا دشمن دانسته و من نیز او را دشمن می‌پندارم.

فرزندان حضرت آدم علیه السلام و حوا، چهل نفر هستند که حاصل بیست زایمان بودند مگر جناب شیب علیه السلام که پیامبر بود و به تنهایی متولد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نسل اوست و شیب در زمان وفاتش به فرزندش وصیت کرد و نوری که در پیشانی حضرت آدم بود به این صورت نسل به نسل به عبدالمطلب و از او به عبدالله منتقل شد. اثر همین نور بر پیشانی عبدالمطلب مانند قرص ماه دیده می شد و نقل شده زمانی که فیل برای خراب کردن خانه کعبه آمده بود بر او سجده کرد.

فصل اول: طهارت از سفاحت جاهلیت

خداوند این نسب شریف را از سفاحت جاهلیت پاک گردانید. بیهقی در سنن خود از قول پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می نویسد:

ما ولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیء، ما ولدنی الا نکاح کنکاح

الإسلام.

من را نژاد از سفاح اهل جاهلیت چیزی و نژاد مرا الا نکاحی چون نکاح

اهل اسلام.

سفاح همان زنا است و در دوران جاهلیت، بر اساس یک شیوه نادرست، زن و مرد مدتی با هم مراوده داشتند و سپس ازدواج می کردند. ابن سعد در طبقات از قول کلبی می نویسد:

برای پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۰۰ مادر ذکر شده که در بین ایشان اثری از

سفاح و رسوم جاهلیت ندیدم.

همچنین طبرانی، ابونعیم و ابن عساکر این روایت را گزارش کرده اند:

خرجت من نکاح و لم اخرج من سفاح، من لدن آدم الى ان ولدنی

ابی و اُمی و لم یصنبنی من سفاح الجاهلیة شیء.

من از ازدواج متولد شدم نه از سفاح (زنا)؛ از زمان آدم تا وقتی که از

پدر و مادرم متولد شدم، از سفاح جاهلیت چیزی به من نرسیده است.

ابو نعیم در دلایل النبوة آورده است:

لم یلتق ابوای فی سفاح، لم یزل الله عز وجل ینقلنی من اصلاّب

طیبة الى ارحام طاهرة، صافیا، مهذباً، لا تشعب شعبتان الا کنت فی

خیرهما.

سفاح به اجداد من نرسیده و همیشه خداوند مرا از اصلاّب پاک به

رحم های طاهر منتقل کرده در حال پاک و نیکویی و گروهی منشعب

نشدند مگر اینکه من در بهترین آنها بودم.

همچنین ابن مردویه می‌گوید که پیامبر آیه شریفه «لقد جاءكم رسول من انفسكم» را به فتح فاء قرائت کردند و فرمودند:

انا انفسكم نسبا و صهرا و حسبا ليس في آبائي سفاح، كلنا نكاح.
من نفيس ترين شما در نسب و ازدواج هستم و در اجداد من سفاح (زنا) نبوده و همه ما از ازدواج متولد شده‌ايم.

این احادیث از نظر معنا و صراحت لفظی بر این مطلب دلالت دارند که در بین پدران و مادران پیامبر ﷺ از آدم و حوا تا عبدالله و آمنه، کافری وجود نداشته؛ چون درباره کافر، الفاظی چون «برگزیده»، «طاهر» و «کریم» استعمال نمی‌شود بلکه طبق آیه شریفه:

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ.^۳

کافران نجس هستند.

فصل دوم: تبیین اهل الفتره

پدران و اجداد پیامبر ﷺ تا حضرت اسماعیل ﷺ، اهل فترت محسوب می‌شوند و طبق آیه «و تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۴ که قبلاً گذشت، همگی در حکم مسلمان بوده‌اند.

نووی در شرح صحیح مسلم معتقد است افرادی که اهل فترت بودند و بر شیوه عرب آن دوره به عبادت بت‌ها می‌پرداختند به جهنم خواهند رفت. ولی عقلاً این مجازات قبل از رسیدن دعوت الهی به آنها صحیح نخواهد بود. سپس در ادامه می‌گوید که دعوت حضرت ابراهیم ﷺ و دیگر انبیا به مردم این دوره رسیده بود.

همچنین بعید است که بعد از حضرت ابراهیم ﷺ پیامبری مبعوث نشده باشد؛ چراکه دست‌کم حضرت اسماعیل ﷺ مبعوث شده و تنها با رحلت او در جریان نبوت تا زمان رسول خدای ﷺ فاصله و فترت ایجاد شده است.

البته استدلال نووی با حکم او که افراد این دوره جزو اهل فترت هستند، تنافی دارد؛ چراکه اهل فترت شامل کسانی است که بین دوره دو پیامبر زیسته‌اند و ابلاغی به آنها نرسیده است و لذا عذابی نخواهند دید؛ اما با فرض ابلاغ دین ابراهیمی و نبوت حضرت اسماعیل ﷺ، دیگر مصداقی برای اهل فترت وجود نخواهد داشت.

اشاعره از بین کلامیان و شافعیه از میان فقها معتقدند که اهل فترت، عذاب نمی‌شوند مگر اینکه از اهل فترت بودن، تبدل پیدا کنند و مثلاً بت‌پرست شوند. این نظریه بر مبنای کسانی است که

۳. التوبة، ۲۸.

۴. الشعراء، ۲۱۸ و ۲۱۹.

ایمان داشتن را عقلاً واجب می‌دانند اما بیشتر اهل سنت و جماعت، اعتقاد به توحید را فقط در صورت ارسال رسول واجب می‌شمرند و آنچه روشن شد این است که بعد از حضرت اسماعیل پیامبری برای عرب مبعوث نشده است.

ابوحیان در البحرالمحیط می‌نویسد:

رافضیان معتقدند که اجداد پیامبر ﷺ جزو عذاب‌شوندگان نیستند

و به آیه «وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۵ استدلال می‌کنند.

البته امثال ابوحیان بر قواعد ادبیات عرب و دانش نحو تکیه دارند؛ اما مسائل کلامی ویژگی‌های خود را دارد.

بر خلاف ابوحیان، ابن حجر هیثمی معتقد است که این نظریه اختصاصی به شیعیان ندارد و

می‌نویسد:

اشاعره، اهل بیت متقدم و دیگران، به چنین مطلبی قائل هستند.

انتساب و اختصاص این عقیده به رافضه، تساهل و اشتباه است در

حالی که امامان اهل سنت نیز به همین مطلب معتقد هستند.

فصل سوم: نسب رسول اعظم ﷺ

در مسند الفردوس از ابن عباس چنین نقل شده:

زمانی که رسول خدا نسب خود را نام می‌بردند از «معد بن عدنان»

بالا تر نمی‌رفتند، سپس توقف کرده و می‌فرمودند: نساب‌ها دورخ

می‌گویند. آنها ادعا می‌کنند علم انساب دارند، حال آنکه خداوند این

علم را به بندگان نداده است.

همچنین از ابن عباس عبارت دیگری نیز نقل شده که بین اسماعیل ﷺ و عدنان، ۳۰ نفر (پدر)

وجود دارند که شناخته شده نیستند. بر این اساس، مالک بن انس کلام کسانی که نسب پیامبر را تا

حضرت آدم می‌رسانند انکار می‌کند و معتقد است این از مباحث بدون دلیل مورخان است که در

مواردی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و در نهایت فایده‌چندانی ندارد. به هر حال طبق احادیثی که

قبلاً بیان شد، اجداد رسول خدا از حضرت آدم تا پدرشان، همگی از بهترین انسان‌های زمان خود

بودند.

بر اساس روایات، از زمان حضرت نوح ﷺ تا بعثت پیامبر اعظم ﷺ، زمین از مردمی که بر فطرت

توحیدی باقی مانده و خداوند را عبادت کرده و برای او نماز خواندند، خالی نشده و به واسطه ایشان،

زمین حفظ شده و گرنه زمین و همه موجوداتش نابود می‌شد.

احمد بن حنبل با سند صحیح (مطابق با شرط شیخین) از ابن عباس روایتی را نقل می‌کند:
ما خلت الارض من بعد نوح من سبعة يدفع الله بهم عن اهل الارض.

بعد از حضرت نوح علیه السلام هیچ‌گاه زمین از هفت (گروه) خالی نشد که به خاطر آنها خداوند عذاب را از اهل زمین بر می‌داشت.

بنابراین اجداد پیامبر از بهترین‌های دوران خود بودند. ابن‌ابی‌حاتم از قتادة چنین نقل می‌کند که بین حضرت آدم و حضرت نوح علیه السلام ده نسل وجود داشت که همه آنها بر طریق هدایت و پیرو شریعت حق بودند. زمانی که بینشان اختلاف به وجود آمد، خداوند حضرت نوح علیه السلام را مبعوث کرد و او اولین پیامبری بود که برای اهل زمین مبعوث گردید. حضرت نوح علیه السلام نیز چنین دعا کرد:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا ۖ

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و هر کسی را که با ایمان به خانه‌ام درآید، ببامرز.

با این مقدمات ایمان اجداد پیامبر از آدم تا نوح ثابت می‌شود. پس از نوح، فرزندش «سام» بود که بر اساس اجماع و دلالت آیات قرآن، جزو مؤمنان بود؛ چراکه او از سوارشدگان بر کشتی نوح بود و فقط مؤمنان در بالای سیل عظیم، نجات یافتند. در برخی منابع آمده که او نیز از انبیای الهی بوده است.

پس از سام، فرزندش «ارفخشد» آمده است. در عبارتی از ابن عباس که در تاریخ مَصْر نقل شده، چنین آمده که او جدش نوح را درک کرده و جناب نوح برای او دعا کردند که ملک و نبوت در اولاد وی قرار گیرد.

همچنین در طبقات ابن سعد بر اسلام «شالخ» تا «تارخ» تصریحاتی وجود دارد. حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند تارخ است. درباره «آزر» نیز بهترین نظر این است که او عموی ابراهیم بود. با این حساب، ایمان همه سلسله تا حضرت ابراهیم علیه السلام ثابت خواهد شد.

احادیث صحیح و نصوص عالمان بر این مطلب اتفاق دارد که عرب تا مدت‌ها بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام بر دین او باقی بودند و هیچ‌کدام کافر نشدند. «عمرو بن لُحَيّ الخزاعی» اولین نفری بود که دین حضرت ابراهیم را تغییر داد و مردم را به پرستش بت‌ها دعوت کرد. شهرستانی در «الملل و النحل» او را نخستین نفری معرفی می‌کند که دین حضرت ابراهیم علیه السلام را تغییر داد. ابن کثیر نیز می‌نویسد:

عرب تا پیش از ابن لحنی بر دین حضرت ابراهیم علیه السلام بودند؛ اما زمانی که او حاکم مکه شد و تولیت خانه کعبه را از دست اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج کرد، عبادت بت‌ها را ایجاد و به تلبیه، چیزهایی افزود و عرب نیز از او پیروی کرد. آنها شبیه قوم حضرت نوح شدند که بعد از ایمان اجداد خود، دوباره به کفر گرویدند.

با این حال، دین ابراهیم در بین عرب همچنان باقی ماند و پیروانی داشت. از ابن عباس نقل شده که عدنان، معد، ربیع، مضر، خزیمه و اسد بر دین ابراهیم علیه السلام باقی ماندند و جز به خیر از آنها یاد نشده است. در روایتی، رسول اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لا تسبوا مضر فانه كان قد اسلم.

از مضر بدگویی نکنید؛ همانا او مسلم بود.

شبیه این عبارت، درباره دیگر اجداد رسول خدا نیز نقل شده است مانند آنچه درباره یکی دیگر از اجداد خود به نام الیاس فرمودند:

لا تسبوا الیاس فانه كان مومنًا.

از الیاس بدگویی نکنید؛ همانا او مومن بود.

همچنین «کعب بن لؤی» از اجداد پیامبر، نخستین نفری بود که «یوم العروبة» را بنا نهاد و قریش در این روز (جمعه) دور او جمع می‌شدند و وی برای آنها خطبه می‌خواند. او بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از فرزندان او خواهد بود را برای مردم یادآوری می‌کرد و مردم را به ایمان و تبعیت از پیامبر امر می‌کرد.

ابونعیم در دلایل النبوة می‌نویسد:

اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت ابراهیم علیه السلام تا کعب بن لؤی و فرزندش

«مرّة» ایمان قطعی داشتند و حتی دو نفر هم در این مسأله با هم

اختلاف نکردند.

بین مرّة و عبدالمطلب چهار نفر باقی می‌ماند که شامل کلاب، قصی، عبدمناف و هاشم است. این افراد نیز در عمومیت احادیث پیش گفته داخل هستند. سه دلیل دیگر درباره «عقب» ابراهیم نیز شامل ایشان می‌شود:

- اول: آیه شریفه: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي

فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ، وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.»^۷

۷. الزخرف، ۲۶-۲۸؛ و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی‌تردید از آنچه می‌پرستید، بیزارم. مگر کسی که مرا آفریده که یقیناً او مرا هدایت می‌کند و توحید و یکتاپرستی را در نسل‌های بعد از خود حقیقتی پایدار قرار داد، باشد که آنان (به سوی توحید) بازگردند.

ابن عباس معتقد است مراد از «كَلِمَةً بَاقِيَةً» همان مفهوم «لا اله الا الله» است که در عقب ابراهیم باقی ماند. برخی دیگر از مفسران نیز مراد از آن کلمه را اخلاص و توحید می‌دانند که دائماً در ذریه ابراهیم علیه السلام به واسطه نبوت وجود داشت و خداوند را با آن پرستیدند.

- دوم: آیه شریفه: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي.»^۸

ابن جریر می‌گوید:

همیشه از ذریه ابراهیم علیه السلام مردمی بودند که بر فطرت باقی مانده

و خداوند را عبادت می‌کردند.

سوم: آیه شریفه: «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّ اجْنِبْنِي وَّ بَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ.»^۹

مجاهد درباره این آیه می‌گوید:

خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و هیچ کدام از فرزندان او

بتی را نپرستید. همان طور که دعای دیگر او مستجاب شد و شهر

مکه را امن قرار داده و روزی اهل آن را فراوان گردانید.

همچنین عبدالمطلب به واسطه نور محمدی که در وجودش بود در رویارویی با ابرهه چنین فرمود:

ان لهذا لبیت ربّاً یحفظه.

او فرزندان خود را به ترک ظلم و طغیان امر می‌کرد و آنها را به مکارم اخلاق دعوت می‌نمود و

از پستی‌های دنیا بازمی‌داشت. وی در توصیه‌های خود چنین می‌گفت:

ظالم از این دنیا خارج نمی‌شود مگر اینکه از او انتقام گرفته

می‌شود و عقاب خواهد شد.

در قضیه‌ای یک ظالم، پیش از عقوبت از دنیا رفت و درباره او از عبدالمطلب نظرخواهی شد؛

تأملی کرد و گفت:

به خدا قسم و رای این دنیا دنیایی است که نیکوکار به خاطر

احسانش پاداش خواهد دید و ظالم و گناهکار عقاب خواهد شد.

همین مقدار از افتخار و شرافت برای عبدالمطلب کافی است که رسول اعظم صلی الله علیه و آله به او افتخار

می‌کردند و در حال رجزخواندن چنین می‌فرمودند:

انا النبی لا کذب
انا ابن عبدالمطلب

۸. ابراهیم، ۴۰: پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده و نیز از فرزندانم (برپادارندگان نماز قرار ده)؛ و پروردگارا! دعایم را بپذیر.
۹. ابراهیم، ۳۵: و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر (مکه) را منطقه‌ای امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار.

روشن است که برای مقام و شأن پیامبر اکرم ﷺ و جایگاه رفیع ایشان، شایسته نیست که به جد کافر یا مشرک خود افتخار کند! همچنین اعراب زمانی که می‌خواستند حضرت را بیابند و درخواستی داشته باشند، این چنین پی‌جوی حضرت می‌شدند که «این ابن‌عبدالمطلب؟» و ایشان را به جدشان منسوب می‌کردند.

ب) ایمان و فضائل والدین پیامبر ﷺ

مطالب پراکنده‌ای در این کتاب پیرامون ایمان و فضائل پدر و مادر رسول خدا وجود دارد که در این بخش به صورت تجمیع شده، ارائه خواهد شد.

فصل اول: کرامات و حوادث ولادت پیامبر ﷺ

یکی از افتخارات آمنه در حامله شدن به رسول الله ﷺ این است که پیامبران اولوالعزم از آدم تا عیسی ﷺ به او بشارت مولودش را دادند؛ هر کدام با عباراتی که از نظر معنا و لفظ با دیگری تفاوت داشت. آمنه چنین می‌گوید:

در حال خواب و بیداری بودم که کسی نزد من آمد و گفت: آیا می‌دانی که تو به سید این امت باردار هستی؟ سپس گفت: نامش را «محمد» بگذار.

قریش در آن ایام دچار خشکسالی شدیدی بود که با برطرف شدن گرفتاری، آن سال را «سنه الفتح» نامیدند. ندایی در ملکوت پیچید که نور مکنون به شکم آمنه منتقل شده و او صاحب عقلی درخشان و فضیلت ظاهر است و خداوند او را برگزیده چون از نظر پاکی، برترین قومش است. زمانی که این نطفه کریمه در رحم آمنه مستقر شد همه بت‌های عالم به زمین افتادند و زمین سبز شد و درختان میوه‌دار شدند.

بعد از شش ماه از بارداری آمنه، کسی نزد او آمد و گفت:

ای آمنه، تو به بهترین فرد عالم باردار شده‌ای! پس زمانی که او را به دنیا آوردی نامش را «محمد» بگذار و موضوع را از دیگران پنهان کن.

آن شخص رفت و آمنه را تنها گذاشت، سپس پرنده‌ای سفید را دید که قلبش را مسح می‌کند و اضطرابش از بین رفت. سپس شرتی سفیدرنگ برایش آورده شد و زمانی که آن را نوشید بسیار نورانی شد. بعد از آن، زانی بلندقامت را دید که به او نگاه می‌کنند؛ پرسید:

از کجا مرا می‌شناسید؟

گفتند:

ما آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران هستیم و اینها حورالعین

هستند.

سپس پارچه‌ای سفید که از آسمان به زمین کشیده شده بود را دید و جوانانی که آبریزهای نقره به دست داشتند و پرندگانی که با زمرد و یاقوت اتاق او را پوشاندند و شرق و غرب زمین را دید و سه پرچم که یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری بر کعبه نصب شده بود. پس نفاس از او برداشته شد و پیامبر ﷺ در حالی که در سجده بود به دنیا آمد و انگشت خود را به سوی آسمان بلند کرده بود مانند کسی که دعا و تضرع می‌کند. سپس ابری سفید را دید که او را پوشاند و از منظر او غایب ساخت. در این هنگام شنید که منادی چنین می‌گفت:

او را در شرق و غرب عالم بگردانید و در دریاها داخل کنید (یعنی خداوند آنها را با عقل و ادراک خلق کرده) این کار را بکنید تا آنها به شرافت این مولود اذعان و از او تبعیت کنند (این شرافتی است برای او که از همه پیامبران بالاتر است) و وی را با اسم و صفت و صورت بشناسند و بدانند او «ماحی» نامیده شده؛ چراکه در زمان او هیچ شرکی باقی نخواهد ماند و همگی محو خواهد شد.

فصل دوم: دلایل ایمان والدین پیامبر ﷺ

مادر پیامبر آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مرّة است. نسب رسول خدا ﷺ از طرف مادر گرامیشان به کلاب بن مرّة می‌رسد. پدر جناب آمنه، وهب بن عبد مناف است که بزرگ بنی‌زهره بوده و دارای شرافت و نسب بزرگی است و مادرش، برّة بنت عبدالعزیّ بن عثمان بن عبدالدار بن قصی بن کلاب است.

زمانی که حلیمه و شوهرش از ترس دلتنگی پیامبر او را نزد مادرش بازگرداندند، آمنه از آنها پرسید:

شما که او را خیلی دوست داشتید، چه شد که او را بازگردانید؟

گفتند:

به خاطر برخی حوادث برای او نگران شدیم.

آمنه به شدت پیگیر قضیه شد و از آنها چنین پرسید:

آیا شما از این ترسیده‌اید که شیطان به فرزندم آسیبی بزند؟

خدا قسم که برای شیطان در او هیچ راه نفوذی نیست و این شأنی

است که خداوند برای فرزندم قرار داده است.

سؤال اینجاست که این کلمات می‌تواند از یک زن کافر صادر شده باشد یا کلام یک مؤمنه است؟

ابونعیم در دلایل النبوة از امّجماعة بنت ابي‌رهم از مادرش نقل می‌کند که آمنه مادر پیامبر ﷺ را هنگام بیماری که در آن فوت کرد، دیدم و محمد که بر بالین او بود حدود پنج سال داشت؛ آمنه خطاب به فرزندش چنین گفت:

فانت مبعوث الی الانام من عند ذی الجلال و الاکرام
 تبعت فی الحلّة و الاحرام تبعت فی التحقیق و الاسلام
 دین ابیک البر أبراهام فالله ینهاک عن الاصنام

سپس چنین گفت:

هر زنده‌ای می‌میرد و هر چیز زیادی، فانی و تمام خواهد شد و
 من هم خواهم مرد و یادم باقی خواهد ماند؛ چراکه خیری باقی
 گذاشته‌ام و پاکی را به دنیا آورده‌ام.

پس از این کلام، رحلت کرد و صدای نوحه جنیان را بر این داغ می‌شنیدم.

این دلایل بر صحت ایمان آمنه بنت وهب و مادران انبیای الهی روشن و واضح است و هیچ
 منحرفی آن را انکار نکرده، چه برسد به آگاهان که خداوند چشمانشان را به نور یقین روشن ساخته
 است.

از قاضی ابوبکر بن العربی شارح الترمذی درباره شخصی که می‌گفت اجداد پیامبر ﷺ در آتش
 هستند، سؤال کردند. او جواب داد که چنین شخصی ملعون است؛ چراکه خداوند در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ
 لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا.^{۱۰}

چه آزاری بالاتر از اینکه به پیامبر ﷺ گفته شود که پدران و مادران در آتش هستند؟!

همچنین از ابی هریره نقل شده که سببعه دختر ابولهب خدمت رسول خدا ﷺ رسید و گفت:

ای رسول خدا، مردم به من می‌گویند تو دختر هیزم آتش هستی!
 حضرت با ناراحتی فرمودند: «ما بال اقوام يؤذوننی فی قرابتی، من
 آذانی قرابتی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله.»

چه شده است برخی از گروه‌های مردم را که در مورد خویشانم، مرا
 می‌آزارند. هان! هر که خویشانم را اذیت کند، بی‌گمان مرا اذیت کرده و
 هر که مرا اذیت کند، قطعاً خدا را اذیت کرده است.

با این روایت روشن می‌شود که قطعاً حساسیت پیامبر نسبت به اتهام کفر به والدینشان به مراتب
 بیشتر بود. در حدیثی صحیح که بسیاری از حفاظ آن را صحیح دانسته‌اند، چنین آمده:

۱۰. الاحزاب، ۵۷: بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی
 خفّت‌آور آماده ساخته است.

انّ الله احيا له ابويه فآمنا به.

همانا خداوند پدر و مادر رسول الله را برای او زنده کرد و به او ایمان

آوردند.

البته ایمان بعد از مرگ، سودی ندارد مگر اینکه ویژگی و کرامتی محسوب شود. حدیث دیگری وجود دارد که خداوند به رسول الله بابت استغفار برای مادرش اذن نداده است که برای جمع بین احادیث می‌توان گفت که عدم اذن، پیش از احیا و ایمان به او بوده است. همچنین ممکن است مصلحتی در تأخیر استغفار در آن زمان بوده باشد. نکته قابل توجه این است که والدین رسول الله جزو «اهل الفتره» محسوب می‌شوند که در عدم عقاب، ملحق به مسلمانان هستند. کسانی که قبل از بعثت مرده‌اند و کاری که مقتضای کفر باشد از آنها سر نزده در بهشت داخل می‌شوند.

در صحیح مسلم روایتی نقل شده که مسلمانی از رسول خدا ﷺ پرسید که پدرم کجاست و اکنون چه وضعی دارد؟ حضرت فرمودند:

در آتش دوزخ است.

آن شخص خواست برود که حضرت دوباره فرمودند:

انّ ابی و اباک فی النار.

همانا پدر من و پدر تو در آتش دوزخ هستند.

برخی این‌گونه تأویل کرده‌اند که منظور رسول خدا عمویش ابوطالب بوده و مجازاً فرموده‌اند پدرم در آتش است! چون عرب برای عمو از واژه «آب» و برای خاله از واژه «أم» نیز استفاده می‌کند. در سوره یوسف هم خداوند درباره حضرت یعقوب و خواهرش تعبیر «وَوَفَّعَ ابُوهِ عَلٰی الْعَرْشِ» به کار برده است. این تأویل، خلاف واقع و نادرست است؛ چون ابوطالب طبق وصیّت عبدالمطلب کفیل رسول الله، مدافع قریش و جزو موحدان و مؤمنان بوده و در نثر و نظم به آن تصریح کرده است.

احتمال دیگر درباره این روایت آن است که برای آرامش خاطر سؤال‌کننده و اینکه او مرتد نشود، حضرت این‌گونه فرمودند؛ چون در ابتدا حضرت فرمودند که پدرت در آتش است و زمانی که خواست برود، حضرت عبارت بعدی را فرمودند.

البته این احتمال نیز وجود دارد که جریان یادشده پیش از نزول آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ

رَسُولًا»^{۱۱} بوده؛ چراکه در آن زمان درباره کودکان مشرکان نیز از حضرت پرسیده بودند و پاسخ چنین بود که آنها از پدرانشان هستند؛ یعنی آنان نیز در دوزخ خواهند بود، اما پس از نزول آیه، حضرت فرمودند که کودکان وارد بهشت می‌شوند؛ چون آنها بر فطرت توحیدی متولد می‌شوند و این پدران و مادرانشان هستند که آنها را یهودی، نصرانی و مجوسی می‌کنند.

۱۱. الاسراء، ۱۵؛ و ما بدون اینکه پیامبری را (برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم) بفرستیم، عذاب‌کننده (آنان) نبودیم.

ج) فضائل و دلایل ایمان ابوطالب علیه السلام

مهم‌ترین و محوری‌ترین بخش از مطالب کتاب، مربوط به گزارش تلاش‌ها، فضائل و اثبات ایمان حضرت ابوطالب است.

فصل اول: دلایل ایمان ابوطالب به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

زمانی که خبر مبعوث شدن رسول الله در شهرهای عرب منتشر شد، ابوطالب که «عبدمناف» نام داشت از حمله بزرگان عرب به قوم خود ترسید و قصیده‌ای سرود که در آن به حرم مکه و منزلت آن پناه برده و به بزرگان قومش یادآور شد که او را دوست داشته‌اند. همچنین تصریح می‌کند که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را تسلیم قریش نخواهد کرد و او را در مقابل هیچ چیزی رها نخواهد کرد مگر اینکه در این راه کشته شود.

ابن هشام متن مفصل قصیده را گزارش کرده و اشاره می‌کند که برخی از اهل شعر، بعضی ابیات آن را منتسب به ابوطالب نمی‌دانند همان‌طور که برخی، اسلام و ایمان او را منکر شده‌اند! با این حال، گفته‌های او بر توحید و اثبات نبوت برادرزاده‌اش پیش از این قصیده نیز دلالت بر ایمان او دارد. همچنین رحمت خدا به واسطه رسول خدا صلی الله علیه و آله شامل ابوطالب خواهد شد چون حق پدیری بر رسول الله صلی الله علیه و آله دارد. اگر این حق، شفاعت پیامبر را شامل او نگرداند (و العیاذ بالله تعالی) طبق نظر کسانی که شفاعت حضرت را برای گناهکاران ثابت می‌دانند، این شفاعت نفعی برای گناهکاران هم نخواهد داشت.

ابن هشام می‌نویسد:

در سالی که اهل مدینه دچار قحطی شدند، نزد رسول خدا آمدند و از این مسأله شکایت کردند. حضرت از منبر بالا رفتند و درخواست باران نمودند. لحظاتی نگذشته بود که باران شروع شد و چند شبانه‌روز بارید. سپس گروهی از مردم نزد پیامبر آمدند و از آب‌گرفتگی محلّه‌هایشان شکایت کردند. حضرت دست به دعا برداشتند و چنین دعا کردند: «اللَّهُمَّ حَوَالِنَا وَ لَا عَلَيْنَا». ابرها از بالای شهر مدینه کنار رفته و مانند تاجی در حوالی شهر قرار گرفتند. سپس رسول خدا فرمودند: اگر ابوطالب این روز را می‌دید، خوشحال می‌شد! بعضی از اصحاب به پیامبر عرض کردند: شما به این شعر ابوطالب اشاره کردید؟

و ابيض يستسقى الغمام بوجهه شمال اليتامى عصمة للارامل^{۱۲}
آن حضرت فرمودند: بله، همین طور است.

حلیمه سعادیه درباره این شعر می‌گوید:

وارد مکه شدم. شهر در قحطی و خشکسالی بود. قریش خطاب به ابوطالب گفتند: ای ابوطالب دره‌ها خشک شده و نان‌خوران ما به‌سختی افتاده‌اند، برای طلب باران با ما همراه شو. ابوطالب با کودکی آمد که شبیه خورشیدی در تاریکی‌ها بود که پرده ابری سیاه از چهره‌اش کنار رود تا بدرخشد و اطراف او نیز بچه‌هایی بودند. ابوطالب او را گرفت و پشت او را به کعبه چسباند و کودک انگشت او را گرفت. هیچ ابری در آسمان نبود. اما ناگهان ابرهایی از اینجا و آنجا آمدند و به شدت شروع به باریدن کردند و شهرها و بیابان‌ها از باران به آسایش آمد و در این باره ابوطالب چنین سرود:

و ابيض يستسقى الغمام بوجهه شمال اليتامى عصمة للارامل
از این بیت و ادامه ابیات قصیده که شامل مدح‌های عجیب درباره رسول الله است می‌توان صحت اسلام ابوطالب را برداشت کرد.

عبّاس بن عبدالمطلب درباره ایمان برادرش ابوطالب می‌گوید:

در هنگام مرگ، به صورت مخفیانه اسلامش را با او در میان گذاشت.

البته قرائن قوی و الفاظ نثر و نظم ابوطالب بر این مطلب دلالت دارد که حتی ایمان او از ایمان عبّاس بهتر و پاک‌تر بود. بیهقی نیز علیه منکران اسلام ابوطالب، چنین استدلال می‌کند:

اینکه برخی، این ابیات را به عبدالمطلب یا دیگران منسوب می‌کنند، اشتباه است؛ قرائن محتوایی متعدّدی وجود دارد که نشان می‌دهد این ابیات منسوب به خود ابوطالب است؛ چون او هم این جریان را دیده و هم جریان بحیرای راهب که در این قصیده مورد اشاره است.

همچنین در اشعار ابوطالب تصریحات فراوان دیگری وجود دارد که دلالت بر اقرار به پیامبری حضرت محمد ﷺ وجود دارد مانند:

الم تعلموا أنّا وجدنا محمداً نبياً کموسی خطّ فی أوّل الکتب

۱۲. سپیدروی است که به آبروی او از ابر، باران می‌خواهد؛ سرپرست پدرمردگان است و نگهبان بیوه‌زنان.

و انّ علیه فب العباد محبّة و لا خیر ممن خصه الله بالحبّ
غزالی در کتاب «التفرقة» می‌نویسد:

گروهی از عالمان به این نظر متمایل شده‌اند که عوام از مسلمانان کافر هستند چراکه معرفت آنها به اصول عقائد با دلیل و استدلال همراه نیست. این نظر، عقلاً و نقلاً بعید است؛ چراکه ایمان، آن چیزی نیست که در اصطلاح اندیشمندان یافت می‌شود بلکه «نور یقظه الله فی القلب» و در عبارت و اصطلاح قابل بیان نیست، همان‌طور که در قرآن چنین آمده: «فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^{۱۳}

رسول خدا حکم کردند که هر شخصی لفظ توحید را بر زبان آورد، احکام مسلمان درباره او جاری می‌شود. همچنین ثابت شده که مأخذ تکفیر، عقلی نیست بلکه در شرع یافت می‌شود، چون حکم به اباحه دم و ورود در آتش، مسائل شرعی هستند نه عقلی. این‌که حدیث «لاستغفرنّ لک ما لم أنه عنک»^{۱۴} و آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهم أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»^{۱۵} درباره ابوطالب باشد با قول ابن مسعود که آن را درباره غیر ابوطالب می‌داند رد خواهد شد؛ چراکه رسول خدا درباره او می‌فرمایند:

ما حدّثکم به ابن مسعود فصدّقوه.

هرچه ابن مسعود برای شما به عنوان حدیث بیان کرد، او را تصدیق کنید.

همچنین از علی رضی الله عنه نقل شده:

شنیدم مردی برای پدر و مادر مشرک خود طلب مغفرت می‌کند. از او پرسیدم که برای والدین مشرک خود استغفار می‌کنی؟! پاسخ داد که ابراهیم نیز برای پدر مشرک خود استغفار کرده است. این جریان را برای رسول الله نقل کردم و آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» نازل شد.

۱۳. الانعام، ۱۲۵: پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرفتن) اسلام می‌گشاید.

۱۴. من برای تو استغفار خواهم کرد مگر اینکه از استغفار برای تو نهی شوم.

۱۵. التوبة، ۱۱۳: پیامبر و اهل ایمان را نسزد که برای مشرکان پس از آنکه روشن شد که آنان اهل دوزخند، درخواست آمرزش کنند، هرچند از خویشان باشند.

روایتی با این مضمون نقل شده که عباس از پیامبر ﷺ پرسید:

ایا ابوطالب از شما نفعی خواهد برد؟ حضرت فرمودند: «لعله تنفعه شفاعتی فیجعل فی ضحضاح من نار» شاید در رستاخیز شفاعت من به او سودی رساند و در حوضچه‌ای از آتش قرار گیرد.

بیشتر محدثان و حفاظ متقدم این روایت را ترک کرده‌اند؛ چراکه فردی به نام یزید بن هارون در بین راویان این روایت قرار دارد که «منکر الحدیث» است. واجب است که انسان بین حدیث صحیح و سقیم و راویان ثقه و متهمان، تشخیص بدهد؛ زمانی که ضعف راوی مشخص شد دیگر جایی برای لجبازی نیست. همچنین درباره این روایت نقل شده که حضرت فرمودند:

وجدته فی غمرات من النار فاخرجه الی ضحضاح.

او در سخت‌ترین جای آتش بود من او را به ضحضاح (حوضچه‌ای از آتش) آوردم.

و در نقل دیگر آمده:

لولا انا لکان فی الدّرك الاسفل من النار.

اگر به خاطر من نبود، او در درک اسفل از دوزخ قرار داشت.

توجه شود که در این روایات اضطراب و اختلاف وجود دارد.

ابوطالب فرزندان فراوانی داشت و در دوره‌ای، سال‌های سختی و خشکسالی بر قریش عارض شده بود. رسول خدا خطاب به عمویشان عباس که از ثروتمندان قریش بود، فرمودند:

برادرت ابوطالب فرزندان زیادی دارد و در این زمان که مشکلاتی

برای مردم به وجود آمده، برای اینکه سختی را بر او کم کنیم من

یک فرزند و شما هم یکی از فرزندان او را کفالت کن تا این شرایط

بگذرد.

نزد ابوطالب رفتند و پیشنهاد خود را مطرح کردند. او نیز پذیرفت و گفت که غیر از طالب و عقیل

هرکدام از فرزندان را خواستید برگزیند. رسول خدا، علی را و عباس نیز جعفر را کفالت کردند.

علی همیشه مانند فرزند و برادر، همراه پیامبر بود تا زمانی که حضرت به پیامبری مبعوث شدند.

در آن زمان نیز به ایشان ایمان آورد و تصدیق و تبعیت نمود. هنگام نماز، رسول خدا به درّه‌های

اطراف مکه می‌رفت و علی نیز به صورت مخفیانه و بدون اینکه کسی از قریش متوجه شود، همراه

ایشان می‌رفت. روزی ابوطالب آنها را در حال نماز دید، خطاب به رسول الله عرض کرد:

ای فرزند برادرم، این چه دینی است؟

آن حضرت، پاسخ دادند:

ای عمّ هذا دین الله و دین ملائکته و دین رسله و دین ابینا ابراهیم.

ای عمو، این دین خدا و دین فرشتگان و فرستادگان خدا و دین پدرمان

ابراهیم است.

همچنین در عبارت دیگری فرمودند:

بعثنی الله به رسولا الی العباد و انت یا عمّ احق من بذلت له
النصیحه و دعوته الی هدی و احق من اجابنی الیه و اعاننی علیه.
خداوند مرا به سوی بندگان مبعوث کرده. ای عمو تو احق از دیگرانی
که در بارهات خیر خواهی کنم و به سوی هدایت دعوت شوی و شایسته ترین
فردی هستی که دعوت من را اجابت کنی و مرا بر آن یاری رسانی.

ابوطالب نیز در پاسخ عرض کرد:

به خدا قسم من نمی توانم از دین پدرانم جدا شوم.
همچنین خطاب به فرزندش، علی نیز همین سؤال را پرسید که حضرت چنین پاسخ دادند:
یا ابت آمنت برسول الله و صدقته بما جاء به و صلیت معه لله و
اتبعته.

ای پدر، من به رسول خدا ایمان آورده و او را در پیامی که به وی
می رسد تصدیق می کنم و با او برای خدا نماز می خوانم و از وی تبعیت
می کنم.

ابوطالب در پاسخ فرزندش گفت:

پیامبر تو را فقط به خیر و نیکی دعوت می کند پس ملازم او باش.
نماز علی با پیامبر، اولین نماز جماعت در اسلام بود. روزی دیگر ابوطالب همراه جعفر، پیامبر و
علی را در حال نماز خواندن دیدند، ابوطالب به جعفر گفت:
همراه پسرعمویت نماز بخوان.

او نیز چنین کرد. رسول خدا از این صحنه بسیار خوشحال شدند و ابوطالب چنین سرود:
ان علیا و جعفر ثقتی
عند مله الزمان و الکرب
آخرین کلمات ابوطالب در هنگام وفاتش این بود که من بر همان دینی هستم که عبدالمطلب
بود. ظاهراً اینکه به صورت پنهانی شهادتین را نزد برادرش عباس گفته، بعد از این جریان بوده است.
اما اینکه مفسران گفته اند:

آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^{۱۶} درباره ابوطالب است.

نظر درستی نیست و نظر صحیح نزد محققان این است که خطاب این آیه عام بوده و مراد قریش
است نه ابوطالب.

۱۶. القصص، ۵۶: قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی.

دلیل دیگر بر ایمان ابوطالب این است که چگونه ممکن است او مسلمان نباشد در حالی که علی علیه السلام در ایام خلافت عثمان، به ابوطالب افتخار کرده و او را افضل از پدر عثمان دانسته است؟!

این افتخار در زمان تبعید ابوذر به ریزه اتفاق افتاد. عثمان او را تبعید کرد و دستور داد تا مروان او را همراهی کند. همچنین بدرقه را او ممنوع اعلام کرد. زمانی که علی علیه السلام از جریان تبعید ابوذر مطلع شد به همراه حسنین علیهم السلام، عقیل، عبدالله بن جعفر و عمار برای مشایعت او راهی شدند. این رفتار با اعتراض مروان مواجه شد و گفت که خلیفه دستور داده، کسی او را بدرقه نکند. علی علیه السلام توجهی نکرد و حتی با مروان نیز برخورد نموده و با ضربه زدن به مرکبش او را دور کرد. پس از وداع و هنگام بازگشت، ابوذر با حالت گریان گفت:

«رحمکم الله اهل البیت» زمانی که شما و حسنین را دیدم به یاد

رسول خدا افتادم!

مروان به مدینه بازگشت و نزد عثمان از علی علیه السلام شکایت کرد. عثمان نیز در یک خطاب عمومی وعده داد که با علی علیه السلام برخورد خواهد کرد. زمانی که امیرالمومنین علیه السلام به مدینه بازگشت مردم به استقبال ایشان رفتند و گفتند که خلیفه بر شما خشمگین شده است. شب‌هنگام عثمان خدمت حضرت رسید و بابت رفتار حضرت نسبت به مأمور و دستور خود، توضیح خواست. حضرت فرمودند که مروان خواست مرا بازگرداند و من مانع این کار شدم. عثمان پرسید: آیا این خبر به تو نرسیده بود که بدرقه ابوذر ممنوع است؟ حضرت پاسخ دادند:

افکلما امرتنا به من شیء لا نری طاعة الله و الحق فیه اَتبعنا فیه

امرک؟! لعمر الله، ما نفع.

آیا درست است که ما از فرمان‌های تو که چیزی از اطاعت خدا در آن

نمی‌بینیم، تبعیت کنیم؟! به خدا قسم که چنین نمی‌کنیم.

عثمان از مروان خواست که به تلافی رفتار حضرت، مرکب ایشان را بزند و خود حضرت را نیز مورد شتم قرار دهد. حضرت فرمودند:

اما مرکب من آنجاست و می‌توانید مثل ضربه من به او بزنید، اما

اگر مرا بزنید مثل همان را به شما خواهیم زد و به خدا قسم دروغ

نمی‌گوییم.

عثمان گفت:

چگونه تو را زنیم در حالی که تو مروان را زده‌ای؟

حضرت فرمودند:

به خدا قسم که تو برای من تفاوتی با مروان نداری و پدر تو

تفاوتی با پدر او ندارد.

عثمان ناراحت شد؛ حضرت فرمودند:

مثل همین حرف را تو به من می‌زنی که مروان مثل من است! انا
و الله افضل منك و ابي افضل من ابيک و امی افضل من امک و هذه
نبلی قد نثلتها فانثل نبلک.

به خدا که من از تو برترم و پدرم از پدرت برتر است و مادرم از مادرت،
این تیره‌های من بود که از تیردان برون افکندم و اکنون تو بیا و با تیره‌هایت
روی به من آر.

عثمان از این کلام عصبانی و چهره‌اش سرخ شد و هر دو بلند شدند و از جلسه بیرون رفتند.
برخی از بزرگان صحابه و بنی‌هاشم، بین ایشان مصالحه ایجاد کردند تا این اختلاف پایان یابد.
چگونه برای علی علیه السلام جایز است که به والدین غیر مسلمان خود پس از مرگشان افتخار کند؟!
قطعاً علی علیه السلام و پدر و مادرش از جریان کفر مبرا هستند.

فصل دوم: ابوطالب حامی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از جریان شعب، برخی از قریشیان نزد ابوطالب آمده و نزد او شکایت کرده و تهدیداتی
کردند. ایرادشان این بود که برادرزاده‌ات به خدایان ما اشکال و جسارت می‌کند و تو نیز او را این
کار باز نمی‌داری! ابوطالب کسی را به دنبال رسول الله فرستاد. به حضرت عرض کرد:

ای فرزند برادرم، نزد من می‌آیند و چیزهایی می‌گویند! رعایت
حال من و خودتان را بکنید و من را به وضعیتی که تاب تحمل آن
را نداشته باشم دچار نگردانید.

پیامبر احساس کردند که شاید ابوطالب مجبور شده او را به قریش تسلیم کند و در جواب عمومی
خویش فرمودند:

به خدا قسم، اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست
چپ من بگذارند تا من از دعوت الهی خویش، پیش از آنکه خداوند
آن را پیروز گرداند یا من خود در این راه از بین بروم، دست بردارم،
من دست از این کار بر نمی‌دارم.

سپس حضرت گریستند و از جای برخاستند که بروند. ابوطالب از ایشان خواست که نزد او بماند
و عرض کرد:

ای فرزند برادرم، برو و هرچه دوست داری بیان کن؛ به خدا سوگند
که هرگز تو را در مقابل هیچ چیزی تسلیم آنها نخواهم کرد.

همچنین ابوطالب که کفالت رسول خدا را بر عهده داشت، چه خوب برای ایشان از جناب خدیجه بنت خویلد خواستگاری کرد. البته خود حضرت خدیجه رضی الله عنها در این مسأله پیش قدم شده بود. حمزه نیز ابوطالب و پیامبر را همراهی می کرد تا نزد خویلد رفتند و خدیجه را خواستگاری کردند. دوازده و نیم اوقیه به عنوان صداق مشخص کردند که هر اوقیه چهل درهم بود. ابوطالب چنین خطبه خواند:

الحمد لله الذي جعلنا من ذرية إبراهيم و زرع اسماعيل و ضئىء معدّ و عنصر مضر وجعلنا حضنة بيته و سواس حرمه وجعل لنا بيتا محجوجا و حرما آمنا وجعلنا الحكام على الناس ثم ان ابن اخى هذا محمّد بن عبدالله لا يوزن برجل إلا رجحه و إن كان فى المال قليلاً فإن المال ظل زائل و امر حائل و محمّد من قد عرفتم قرابته و قد خطب خديجة بنت خويلد و بدل لها من الصداق ما أجله و عاجله من مالى كذا و هو والله بعد هذا له نبأ عظيم و خطر جليل.

سپاس خدای را که ما را از نسل ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد و از نسل معد و مضر قرار داد و مقام نگه‌داری کعبه و حرمش را در بین ما قرار داد و برای ما خانه‌ای نهاد که مردمان گرد او طواف کنند و نیز حرم امنی که از اطراف جهان، نعمت‌ها به سوی آن می‌آورند و ما را در دیار خود بر مردم فرمان‌روا قرار داد، آنگاه گفت: این برادرزاده من محمّد بن عبدالله با هیچ‌یک از مردان قریش سنجیده نشود جز آن که برتری یابد و با هیچ‌کس از آنان قیاس نگردد، جز آنکه بزرگ‌تر آید؛ اگر چه از مال دستش تهی است (لکن این نقص نیست)؛ زیرا که مال نصیبی ناپایدار و سایه‌ای زودگذر است و اکنون او را به همسری با خدیجه رغبتی است و خدیجه را به ازدواج با او شوقی و آنچه از مهریه و صداق باشد بر عهده من خواهد بود چه نقدینه و چه بر ذمه و او دارای موقعیت حساسی است و شخصیت و مرتبه‌ای رفیع دارد.

آیا این خطبه می‌تواند از کافری صادر شود یا کلام یک فرد مؤمن به خدا و پیامبر است؟ هنگام وفات ابوطالب، عده‌ای از بزرگان مکه که ابوجهل و امیه بن خلف و ابوسفیان نیز در بین آن‌ها بودند نزد او آمدند و با اصرار از او خواستند که بین آنان و رسول الله وساطت کند تا کسی کاری به خدا و دین دیگری نداشته باشد. ابوطالب رسول خدا را فراخواند و به ایشان عرض کرد که اینها بزرگان قوم هستند و می‌خواهند با شما معامله‌ای کنند. آیا حاضری با آنها معامله کنی؟ حضرت فرمودند: بله، فقط امتیاز گفتن یک کلمه را به من بدهید تا بزرگ عرب و عجم شوید! ابوجهل گفت: بسیار خوب، قسم به پدرت که ده کلمه را می‌گوییم، بگو آن کلمه چیست؟ حضرت فرمودند:

تقولون لا اله الا الله و تخلعون ما تعبدون من دونه.

بگویید «لا اله الا الله» و هر چه را غیر از خدا عبادت می‌کنید، رها کنید.

آنها از ناامیدی و تعجب پشت دست خود زدند و گفتند:

ای محمد، آیا می‌خواهی که در عوض چندین خدا، به یکی باور داشته باشیم؟! این کار تو بسیار عجیب است.

برخی از آنها خطاب به دیگران گفتند:

قسم به خدا که این مرد آنچه را می‌خواهید به شما نخواهد داد، بروید و بر دین پدرانمان باقی بمانید تا این که خدا بین شما و او حکم کند.

پس از اینکه پراکنده شدند ابوطالب خطاب به برادرزاده‌اش گفت:

قسم به خدا که چیز زیادی از آنها نخواستی.

هنگامی که ابوطالب این کلام را گفت، رسول خدا به ایمان او امیدوار شد و به او گفت که «لا اله الا الله» بگوید تا مستحق شفاعت در روز قیامت گردد. ابوطالب عرض کرد که اگر از شماتت قریش و اذیت آنها بر تو و فرزندانم نمی‌ترسیم این کلمه را می‌گفتم اما آن را به صورت مخفیانه خواهیم گفت. قبلاً هم گذشت که در جریان وفاتش، شهادتین را به عباس گفته است.

زمانی که قریش دریافت، ابوطالب پیامبر را رها نخواهد کرد و در حمایت او جانانه ایستادگی خواهد نمود به او پیشنهاد کردند که جوانی قوی و زیبا به نام عماره بن الولید را به جای محمد به فرزندی بپذیر و او را به ما تحویل بده تا او را که با دین پدرانمان مخالفت می‌کند و میان قوم تو تفرقه انداخته، بکشیم. ابوطالب در پاسخ آنها گفت:

چه پیشنهاد بدی به من می‌دهید! فرزندان را به من می‌دهید که او را برایتان تأمین کنم و در مقابل، فرزندم را به شما بدهم که او را بکشید؟! به خدا که چنین نخواهم کرد.

فصل سوم: ابوطالب در شعب

ابوطالب بنی‌هاشم را به حمایت و قیام برای حفاظت از رسول خدا دعوت کرد و آنها نیز اجابت کردند. ابوطالب در مدح بنی‌هاشم و فضیلت حضور پیامبر در بین ایشان ابیاتی سروده است:

فان حصلت اشراف عبد منافها ففی هاشم اشرافها و قدیمها
و ان فخرت یوما فانّ محمداً هو المصطفی من سرّها و کریمها

زمانی که ابوطالب، بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب همراه پیامبر ﷺ وارد شعب ابوطالب شدند، ابولهب (عبدالعزی بن عبدالمطلب) آنها را سرزنش می‌کرد؛ او پیروی و دل خوش کردن به وعده‌های محمد را خسارت و تباب دانست. در این هنگام آیه «تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَتَبَّ» نازل شد. همسر ابولهب که ام‌جمیل بنت حرب بن امیه بود، «حمل‌کننده هیزم» نامیده شده چون او در مسیر پیامبر، خارهای درختان را می‌ریخت و سوره «مسد» در مذمت این دو نفر نازل شده است.

ابوطالب به همراه پیامبر، مسلمانان و بنی‌هاشم دو یا سه سال در شعب ماندند و مایحتاج ضروری زندگی با ترس و سختی به دست ایشان می‌رسید. این شرایط هم نتوانست پیامبر ﷺ را در دعوت مردم به اسلام تضعیف و خسته کند. در این بین، تعدادی از افراد قریش، مفاد صحیفه و عهدنامه‌ای که نوشته و در کعبه قرار داده بودند را نقض کرده و برای ساکنان شعب، کمک‌هایی را ارسال می‌کردند.

روزی پیامبر ﷺ به ابوطالب چنین خبر دادند که خداوند موریانه را بر قرارداد قریش مسلط کرده و تنها نام خدا را در آن باقی گذاشته است و دوران ظلم، تهمت و دوری به پایان رسیده است. ابوطالب پرسید:

آیا این خبر را خدایت به تو داده است؟

حضرت فرمودند:

بله.

ابوطالب در تصدیق پیامبر گفت:

به خدا قسم هیچ‌کسی غیر از خدا این خبر را به تو نداده و کسی با تو ملاقات نکرده است.

سپس به سمت قریش رفت و خطاب به آنها چنین گفت:

برادرزاده‌ام به من چنین خبری داده است؛ پس صحیفه خود را

حاضر کنید، اگر همان‌طور باشد که او گفته، تحریم ما برداشته می‌شود، اما اگر این خبر درست نباشد، او را تسلیم شما خواهم کرد.

آنها این شرط را پذیرفتند و بر سر آن، با ابوطالب پیمان بستند. زمانی که صحیفه را باز کردند، دیدند خبر پیامبر صحیح بوده و از قراری که با ابوطالب گذاشته بودند بسیار خشمگین و ناراحت شدند.

فصل چهارم: وفات ابوطالب

ابوطالب مدتی قبل از هجرت در مکه وفات یافت. نقل شده که زمان وفات ابوطالب، پیامبر ۴۹ سال داشت. پس از سه روز نیز جناب خدیجه رحلت فرمودند و از همین رو، آن سال را «عام الحزن» نامیدند. پس از آن، آزار و اذیت زیادی از سوی قریش به رسول خدا رسید که تا زمان حیات عمویان سابقه نداشت. روزی یکی از سفیهان قریش، خاک بر سر رسول خدا ریخت و حضرت با همان حالت وارد خانه شدند. یکی از دختران پیامبر (حضرت زهرا علیها السلام) در حالی که گریه می‌کردند سر و صورت پدر را شست و شو دادند؛ پیامبر دخترشان را این چنین آرام کردند که خداوند نگهدار پدرت است. سپس فرمودند:

تا زمانی که عمویم ابوطالب زنده بود قریش نتوانست هیچ بدی‌ای

به من برساند.

از رسول خدا نقل شده:

إذا كان يوم القيامة شفعت لابی و امی و عمی ابی طالب.

در روز قیامت برای پدر و مادر و عمویم ابوطالب شفاعت خواهم کرد.

هرچند سند این روایت ضعیف است اما در فضائل و مناقب مورد عنایت واقع شده است. این یک منقبت برای رسول الله ﷺ محسوب می‌شود که با بعضی از قواعد نیز تقویت می‌گردد. این قاعده که هر معجزه یا خصوصیتی برای انبیا بوده مثل آن نیز برای پیامبر اسلام وجود دارد، مورد اتفاق امت است. با این مقدمه، اگر حضرت عیسی ﷺ مردگان را زنده می‌کرد پس باید شبیه این معجزه برای رسول الله نیز ثابت باشد. شاید معجزاتی مانند به صدا در آمدن درخت به معجزه حضرت عیسی شبیه باشند اما قضیه این روایت، شبیه‌ترین معجزه به معجزه حضرت عیسی ﷺ است.

همچنین ابن عباس در تفسیر آیه «وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»^{۱۷} می‌نویسد که رضایت

پیامبر ﷺ در این است که هیچ‌یک از اهل بیتش وارد جهنم نشود.

ابن مسعود می‌گوید:

از پیامبر ﷺ درباره وضعیت پدر و مادرشان در عالم دیگر سؤال

شد؛ حضرت فرمودند: «ما سألتها ربِّي فيعطيني فيهما و اتى القائم

يومئذ المقام المحمود.»

زمانی که در جایگاه «مقام محمود» قرار گرفته‌ام، هرچه درباره

پدر و مادرم از خدا بخواهم به من عطا خواهد شد.

حضرت تلویحاً به شفاعت برای ایشان زمانی که در مقام محمود قرار می‌گیرند، اشاره کردند.

البته گذشت که این دلالت بر کفر والدین رسول الله نمی‌کند؛ چراکه از زمان نوح تا بعثت حضرت،

همیشه افرادی بوده‌اند که بر فطرت توحیدی بوده و خدا را پرستیدند. در روایت دیگری رسول خدا

چنین می‌فرماید:

ما افترق الناس فرقتين ألا جعلني الله في خيرهما فاخرجت من بين

ابوی فلم يصيبني شيء من عهد الجاهلية و خرجت من نكاح و لم

اخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهت الی ابی و امی فانا خيرکم

نفساً و خيرکم اباً.

هیچ گروهی از مردم به دو دسته تقسیم نشدند مگر اینکه خدا مرا در بهترین آنها قرار داد و از پدرانی متولد شده‌ام که چیزی از جاهلیت به آنها نرسیده است. از آدم تا تا پدر و مادرم از نکاح بیرون آمدم و از زنا بیرون نیامدم. من بهترین شما هستم و بهترین پدران را دارم.

در روایت دیگری می‌فرمایند:

و لم یزل ینقلنی الله من الاصلاب العلیة الی الارحام الطاهرة و لا

تشعبت شعبتان الا و کنت فی خیرهما.

همیشه خداوند مرا از اصلااب پاک به رحم‌های طاهر منتقل کرده و

گروهی منشعب نشدند مگر اینکه من در بهترین آنها بودم.

و آیه «وَوَقَّلْتُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^{۱۸} که همگی این ادله بر این مطلب دلالت دارند که پدران و

عموهای رسول الله وارد بهشت خواهند شد؛ چراکه آنها نزدیک‌ترین برگزیدگان نسبت به رسول خدا ﷺ هستند.

د) جریان ولایت بعد از رسول خدا ﷺ

در انتهای کتاب، گزارش‌هایی درباره مسأله بیعت با عثمان و فضائل امیرالمؤمنین ﷺ بیان شده است که به بیان جایگاه و مناقب اهل بیت ﷺ منتج شده‌اند. عجیب اینجاست که نویسنده به دوران شیخین و غضب خلافت توسط آنها اشاره نمی‌کند اما به عثمان و عملکرد او منتقد است. مطالب این چینی کتاب، ذیل عنوان «جریان ولایت بعد از رسول خدا» تجمیع و گزارش می‌شود.

فصل اول: خلافت عثمان و عملکرد برخی صحابه

در جریان خلافت عثمان و بیعت گرفتن از علی ﷺ برای او، عبدالرحمن بن عوف به حضرت گفت:

مردم از تو به سوی عثمان روی گردانده‌اند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند:

لنا حق ان نعطه نأخذہ و ان نمعنه نركب اعجاز الابل و لو طال

السرى.

برای ما حقی است، پس اگر آن را بما بدهند خواهیم گرفت و اگر ندادند

بر پشت شترها سوار می‌شویم، هرچند این سیر و شب‌روی طولانی باشد.

یعنی اگر حق ما داده نشود گویی بر مرکب سختی سوار شده‌ایم و بر آن صبر می‌کنیم حتی اگر زمان طولانی چنین کنیم. همچنین گفته شده «عجاز الابل» ضرب‌المثلی است برای بیان اینکه حضرت را از حقّی که برای خود می‌داند جدا کردند و دیگری را مقدّم نمودند در حالی که او افضل و اعلم است همان‌طور که ابوبکر و عمر اذعان داشتند:

علیّ اعلمنا.

زمانی که خلیفه دوم از حضرت، پاسخ سوالات سختش را گرفت، چنین گفت:

لا قدّس الله امّة لیس فیها ابوالحسن.

همچنین حضرت حتی در زمان جنگ با معاویه پاسخ سوالات دینی او را می‌دادند که این رفتار، مورد سؤال ابن عباس قرار گرفت. حضرت فرمودند:

همین قدر ما را کفایت می‌کند که او به ما احتیاج دارد و ما پاسخ او را می‌دهیم.

زمانی که قائله بیعت با عثمان به اتمام رسید ابوسفیان به خانه عثمان رفت. او که در آن زمان نایبنا شده بود، پرسید:

آیا فرد غریبه‌ای در بین شما هست؟

گفتند:

نه.

ابوسفیان گفت:

ای بنی‌امیه، این حکومت را مانند گویی بین خود بچرخانید. قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند یاد می‌کند، من پیوسته آن را برای شما می‌خواستم و از این پس حکومت اسلامی به وراثت به کودکان شما می‌رسد.

هنگامی که کلام ابوسفیان به مهاجران و انصار رسید، عمّار یاسر در مسجد به پا خاست و گفت: ای قریش، زمانی که امر ولایت را از اهل بیت رسول الله به اینجا و آنجا منصرف کردید من به شما ایمنی نمی‌دهم که خداوند آن را از دست شما خارج نکند و در دست دیگران قرار ندهد! همان‌طور که شما آن را در دست غیر اهلش قرار دادید!

مقداد نیز به پا خواست و چنین گفت:

ندیدم کسانی را که بعد از پیامبرشان این‌گونه اهل بیتش را آزار دهند.

عبدالرحمن بن عوف پرسید:

تو خودت چگونه‌ای؟

مقداد پاسخ داد:

به خدا قسم من بیشتر از دیگران به ایشان محبت دارم مانند محبت رسول الله نسبت به ایشان. ای عبدالرحمن تو هم از آنها (اذیت‌کنندگان) هستی و بین آنها هستی. شما بر جداکردن ولایت رسول الله از دست اهل بیت اجتماع کردید و به خدا ای عبدالرحمن اگر یارانی داشتیم، علیه قریش اقامه جنگ می‌کردم همان‌طور که همراه رسول الله در روز بدر علیه آنان جنگیدم.

همچنین در زمان خلافت عثمان، ابوذر در چند مورد با کعب الاحبار در موضوعات مختلف درگیر شد که برای عثمان خوشایند نبود و اعلام کرد که دیگر دوست ندارد او را ببیند. ابوذر نیز به سمت شام رفت و مدتی در آنجا ماند. معاویه به خلیفه نامه نوشت که ابوذر مردم را گرد خود جمع کرده و من از او ایمن نیستم. اگر کاری هست او را بر آن بگمارید و از اینجا ببرید.

خلیفه نیز به او نوشت که ابوذر را بر مرکبی سخت سوار کن و او را به مدینه بازگردان. خلیفه فکر نمی‌کرد که ابوذر جان سالم به در برد، اما ابوذر به او گفت که من نمی‌میرم مگر اینکه تبعید شوم. خلیفه با او رفتار خوبی داشت تا روزی که مجدداً در مجلسی با کعب الاحبار درگیر شد. عثمان از او خواست که مدینه را ترک کند؛ ابوذر مکه، شام و بصره را پیشنهاد کرد، اما خلیفه نپذیرفت و گفت تو را به ربه می‌فرستم. ابوذر تکبیری گفت و ادامه داد که رسول خدا به درستی به من خبر داد که تو را از مکه و مدینه منع می‌کنند و در ربه خواهی مُرد و کاروانیان تو را دفن خواهند کرد! عبدالله بن مسعود که از عراق به حجاز بازمی‌گشت، ابوذر را دفن کرد.

قبلاً درگیری علی علیه السلام با مروان و عثمان در جریان بدرقه ابوذر گذشت و این از بدترین بدی‌هایی است که برای عثمان ذکر شده؛ چراکه او در حالی مرده که قائل به فضیلت مروان بر علی علیه السلام است؛ در حالی که رسول خدا او و پدرش (حکم) را لعن نموده است! مروان بود که مانع از دفن امام حسن علیه السلام در کنار قبر رسول خدا شد؛ همچنین او در حالی که حسنین علیهم السلام و مردم حضور داشتند، علی علیه السلام را بر روی منبر لعن کرد، طلحه را با تیری از پشت به قتل رساند، ابوذر را تبعید و عمار را زده بود و در کشتن عثمان نقش داشت.

فصل دوم: ولایت و فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه السلام

در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش شده زمانی که زید بن حارثه به علی علیه السلام گفت: تو مولای من نیستی بلکه رسول الله مولای من است؛ پیامبر ناراحت شدند و در برکه‌ای که غدیر نامیده می‌شد فرمودند:

من کنت مولاه فعلی مولاه.

این حادثه در روز غدیر و هجدهم ذی‌الحجه اتفاق افتاد. پس عمر بن خطاب در این هنگام گفت: بخ بخ یابن ابی‌طالب! اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنة ...
 ادعا شده که سراغ پیامبر ﷺ رفتند تا کسی را به جای خودشان برای امامت جماعت تعیین کنند (در دوران بیماری پایانی) ایشان فرمودند:

به سراغ ابوبکر بروید تا برای مردم اقامه نماز کند.

این نقل معارضه دارد با حدیثی که می‌گوید:

پیامبر ﷺ اشاره کردند به دو نفر، عباس و یک نفر دیگر.

ابن عباس می‌گوید:

چرا نام آن یک نفر دیگر را که امیرالمؤمنین ﷺ باشد حذف

کردید؟!

از مهم‌ترین دلایل بر رد نظر برخی از مفسران جاهل که می‌گویند آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^{۱۹} درباره علی بن ابی‌طالب ﷺ نازل نشده، روایت عمار بن یاسر است که طبرانی در معجم الاوسط آورده است. عمار می‌گوید:

سائلی از علی بن ابی‌طالب ﷺ درخواست کمک کرد و او که در

حال خواندن نماز مستحبی بود، انگشتر خود را در آورد و به سائل

داد. پس «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» تا «الغالبون» نازل شد.

ابن مردویه در تفسیر خود از ابن عباس نقل می‌کند:

روزی رسول خدا ﷺ وارد مسجد شدند و مردم مشغول

نماز خواندن بودند. حضرت مسکینی را دیدند که از مردم درخواست

کمک داشت. به او فرمودند که کسی چیزی به تو داده است؟ گفت:

بله، آن مرد که آن جاست. حضرت فرمودند: علی؟ یعنی آن مرد که

در حال رکوع است به تو چیزی عطا کرد؟ گفت: او علی است؟ پس

رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» را تلاوت

کردند.

۱۹. المائدة، ۵۵ و ۵۶: سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی (مانند علی بن ابی‌طالب) که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند (به تهیدستان) زکات می‌دهند و کسانی که خدا و رسولش و مؤمنانی (چون علی بن ابی‌طالب) را به سرپرستی و دوستی بپذیرند (حزب خدایند) و یقیناً حزب خدا (در هر زمان و همه جا) پیروزند.

طبری در تفسیر خود با سند دیگری از ابن عباس همین جریان را به طور خلاصه تر درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند. ابن حبان و مردویه این جریان را از قول خود امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند با این نکته که آیه در خانه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود و سپس حضرت به مسجد آمدند و با سائل رو به رو شده و جریان را پرسیدند. ابی حاتم در تفسیر و ابن عساکر در تاریخش با سند دیگر این جریان را همین گونه نقل کرده اند.

بنابراین این احادیث با طرق مختلف دلالت دارند که این آیه درباره علی علیه السلام است.

جمع بندی

کتاب «ارشاد الهارب» هاشم بن یحیی الصنعانی به دنبال اثبات فضائل و به ویژه ایمان اجداد رسول خداست. پیشینه ایمان در سلسله اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه مؤلف بوده اما بیشترین تأکید بر اثبات ایمان جناب ابوطالب علیه السلام است که در بین اهل سنت منکرانی دارد! بهره گیری از دلایل نقلی و تاریخی اهل سنت، فضای جدلی خوبی را برای اقناع مخاطب و کشف حقیقت فراهم آورده است. در بخش های پایانی کتاب نیز مطالبی انتقادی در موضوع خلافت عثمان مطرح می شود و اشاره ای نیز به ولایت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام دارد. مذهب و عقاید نویسنده می تواند در نپرداختن به خلافت شیخین تأثیر گذار باشد. اصل کتاب دارای ساختار و عنوان های جزئی نبوده و به همین دلیل، ایمان و فضائل اجداد، والدین و عموی (ابوطالب) پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار بخشی به عنوان مسائل مربوط به ولایت بعد از رسول خدا، بخش های چهارگانه ای هستند که در این مقاله همه مطالب کتاب را پوشش داده اند.